

مکتبہ
۳۳
۱۰۵۰

۷۸
۱۰۵۰

۵۸۶

64

ملفوظات نقیضہ

حالات حضرت بابا شاہ مسافر صاحب
اور رنگ آباد چنگی

۱۳۳۱ھ

نظارت امور مذہبی سید کار علی

۱
۶
ب



کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران





بسم الله الرحمن الرحيم

اورنگ آباد میں درگاہ حضرت بابا شاہ مسافر صاحبؒ
معرفت پر ”درگاہ بچکی“ مربع خاص و عام ہے اب تک آپ کے حالات
سے عام طور پر واقفیت حاصل نہ تھی۔ شاہ غلام محمود صاحب مرحوم
آخری سجادہ درگاہ شریفین کی خاتون سیدہ صاحبہ مکیم صاحبہ کے پاس ایک
قلمی کتاب موسومہ ”مفہومات نقشبندیہ“ موجود تھی جس کو شکریہ کے ساتھ
بعض تنظیم اور حافت ضلع اورنگ آباد شائع کیا جاتا ہے۔

مردم وادشہ بان اہل علم وادشہ
علی الدین احمد
ناظم امور مذہبی سرگودھا



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین
 نیازمندد گاه و روز فقیر محمد که کمتر من خاک برسان و از خاک برداشته گان است و من است
 جامع الحقایق و المعارف مخزن الاسرار و المهورات مسافر و طریقت سالک سالک حقیقت
 حضرت شاه مسافر قدس متواند منتهی خواست که بر منتهی احوال برکات شمال حضرت ایشان
 در حق تعالی و در هر جا که لفظ حضرت ایشان گفته آید و ایشان باشد پیش این حقایق آگاه شیخ
 فضل الله بن شیخ مطهر الله نقشبندی که نسبت استقامت استقامت و حضرت ایشان باشند
 التماس ابیارت جمع نمودن بر منتهی از احوال شریف آنحضرت و آن حضرت درین میان است
 که بود و بقصدناست و قدسی و گمانی که بر منتهی آنحضرت بود ابیارت نیازمند این خاک را بعد از منتهی
 است و حاصل این منتهی از انان و الا نشان تجلی علم و بافت منتهی بر یکسان که در منتهی
 حضرت ایشان اند و انکشت قبول بر منتهی که شده و درین امر شریف منتهی نمودن درین است
 اتفاق سفر ایشان یکسان بنده و ستان افتاد و تمام این مرام و توحش مانند چند سال و منتهی
 شوق حصول این مرام در دل جوش زد و عزیزان دیگر از انسانان جناب حضرت ایشان تمییز
 سیادت پناه میر عبد الله مطلق میرسان منیر میر محمد طاهر براتی که از در میان خاص آنحضرت



بودند و از هر یک نام لغویت و نظر کمیا اثر تربیت یافته بودند برین معنی پر مجید و باعث شدند
و خاطر فخر را برین معنی تألیف آورده فخر صفت غیب و باقیه التوفیق .

و ذکر حضرت بابا گل خیز خیزد حسن آنحضرت و قصه غمزدون که از مصنفات قبا و اسلام
بنجام است سکونت داشتند شهربابا شهربیت مشهور و مستثنی است از وصف نژاد و بگویند
خواهر بهادر الحق و الدین نقشبند درین نژاد انجامست و شده مولانا عبدالمؤمن البهای حیث قال
سکه که در شیر باطلانند غنیمت آنقدر به بنهارانند
از خط آن سکه نشد بهیرونند خبر دل به نقشش نشد نقشند
آن گهر پاک نه همه بهیو معدن او فلک به با بود

حضرت بابا قاسم احمد قطبیت از جناب حمیدیت داشته و حتی شرب بودند من بابی
و در نهان نامهم از زبان میرانند و کمال پوششی می دادند و شیار بودند و بقصایع اقامت و با
جنبه منوی ایشان در دل معرفت منزل نفعت نشید و در آن بخت کوکب سعد اسرار پیدا
حضرت بابا شاد سعید اثر خود و مجاور و بواسطه ارادت آنرو و سببیت و جوهر و محبت آن مهر
سپهر که است می گشته و سایه شال منظر از و بنال ایشان بهیونی شدند آنحضرت از
غایت استغنا و به قبول این معنی نیز بودند و چند که استغنا از انجانب بهیونی شد استیاق
ازین جانب بیشتر بهیونی گشت چون که بهیون نمط بگذاشت حضرت شجب و مجبور و مکر و پوش
که و یک از عارض بنهارا بود اول شده و در بختند و حضرت بابا شاد سعید چنان پوش بیرون در
ایستاده بعد ویرس و بار که و پرید و کمیت جواب دادند که فقیر حضرت ایشان است
از روی شغقت و محبت پر و در ایشان بار که و اجازت داخل شدن و مجبور و اندر حرج
مستایم چند بطور ملاقات آن گفتن آن خندان را سرش فخر و شایان خود دانستند و دیگر سر
سستی در افتاد و راه نیافت بلکه بوجوب غریه و اعتقاد کردید و محاکمه و فصل و قبول و چیده ارادت
ایشان مبدول داشته دست هدایت و ارشاد بر سر گذاشته خرقه و پوشی در بر پوشانیده



[illegible]

چند از کلمات اسرارش را کرده و نخست فرموده ایشان در شرف امانت از آنحضرت
 مشرف گشت. و به عنایت بیدار باشند و بنویسند و در شرف ایستاده و بگویند و بعد
 تعلق از اهل روزگار گریخته و خیال جمالی از زنی پیوسته پس از چند حضرت خواجه عیسی السلام
 ایشان دو بار گریه تمام فرموده و مانند کاسه سعید الدین و الدینا بابت عربانی شاکه داشت
 اکنون وقت آنست که حق خود را بجلست خاص قریب الی خود پوشیده و تفتیحه گمانی با او بیاید از روز
 وادشاد کرده که بعد از این بنیاد شیرین قوی یک دل دو بار شاد خواهد شد و او را شکر و نور و پوشش را
 و چنین خود بسیار دیدن نیز بر ترش دعوت نهنگ بر تحقیقت به موجب فرموده حضرت علی السلام من هو
 چون پوست آن شیر را بر تمامت مبارک است که در گوی غرشد و نشان برج اسد
 ماده شریف بخشد از آن باز همیشه جسم شریف را به پوست چنگ تنگ است با همه پاسبان چنگش
 شکر توفیق گردید و همان صحرای شهر باشند رسید و بجا آمد یک از مشایخ ترک معروف
 پدیدار با اویم که در نظریه کبویه بکار میروشنوی سیداشند نزل فرمودند و رسیدند که پیش از
 رسیدن ایشان بکشت اهل از مقدم شریف ایشان آبی را فیه بلغا و در ویشال خود فرمودند
 که در ویشی صاحب کمال گستران را دور و در حدیث میفرمایند طعنه بر اسد ایشان بسیار است
 چون ایشان رسیدند با عزت و اگر تمام طعامش آوردند بر آن تکلیب خاطر مسیفت ناله و ناله
 بعد از آن دیدند که ملازمان آنجناب پیش از آنکه به جیم براسه طبعی می آید فی انوار از جابجاست
 یک دفعه شادمانه گمانی که در جوان قوی تواند برداشت از سحر و داشتند و در و خاندان
 آنکال را بنگارش فراغت ساختند از آن بزرگ ماحضه از نوایر و معانی بر سحر و نطق و
 خوان و پیش آورد و فرمودند که چون شما حضرت ذوالجلال فیض انعمت غایت طریقه و
 نقشبندیه میبند دل داشت است و بادشاه سالکان طرق فرس و مجاز هستی اگر با شکی ازین سلسله
 رضایت تیر برداشت باشد نور علی نور خواهد بود با اینک پوش لحظه دین امر سال شده و در و
 که در نظریه و شیعده خواجگان ما غیرت بسیار است مبادا احتیاطی در نظریه دیگر است به مایه گردان



سید بزرگوار فرمودند که ما را دشوار است بخوار و پاینده و توسل به ابرار طبعه یار شد تا آنکه
 در واقع معاینه شود بران گل و رو این هر دو بزرگ و صین توبه بار عاح طبعه شایده که گفته
 طاعت شریفه و معاینه بصورت و شکوه تمام بر در عاقله رسید و خسته بخت و این بزرگوار و اینها
 بدو بار عاقله که داشتند سید این معاینه و دیده فی الغمر از عاقله بر آمد و سبب آنچه دولت
 و جلال از خدمت آن اعز و کرام استغفار کرده اند آن بزرگان فرمودند محمد سید را میجویم سید
 عرض کرد که من در باب طریق مذهب به ایشان گفته بودم چون التماس سید گوش ایشان رسید
 ساخته توقف و زبیده عبارت دادند و سبب آن سید که کور شاه پنگ پوش فرمود که آنوقت
 و شب شمار معائنات افکار ما را میفرمودند بعد از آن روز سه چند از خواص طریق مذهب که رویه
 بر یاد داد و عرض کرد که چنانچه با این پنگ پوش آداب طریق مذهب را نیز با آداب طریق نقشبندی
 منقسم ساخته پس سید اشتند و بعد از استغفار و این برکات از آن مکان تبرک بقصد حج
 از راه ایران ما را مریم شریفین شمس چون طے مسافت نمود و به مشهد مقدس رسیدند و بعد
 از اخصیایان شل مسکنان بازار که پنگ را دیده و عاقله های سیفانه میکنند که پیش مقدمه از ایشان
 مانند پنگ حله با آنها کردند و دیگر آنها با هیئت مجوسی طلبه تمام نمودند و شاه پنگ پوش بنابر شرف
 منزه امام جواد حضرت علی موسی مشارقی است که تعالی امر بزرگ و تفضل امداد و اعانت انجمن
 مشتمل بر همه از آنها رسید و پیشاپه آن فرار طبعه الا نوارید و ما نورست و دل را سرگشته نشدند
 و عیسی بزرگ از انجمناب مائل نموده یک شب توقف کرد علی الصبح بیشتر روانه شدند و زیارت
 حرمین شریفین شرف دارین دریافتند و مراجعت بولایت اهل البیت فرموده تشریف بقصر الاسلام
 بخار آورده و بعد چند روز پنگ پوش از نزد محمد خان که پادشاه آن عصر بود رجوع به حضرت
 کرده و اظهار نمود که قلای با افواج کثیره و فوجی این ملک در شورش کشیده اند و پادشاه مرا
 بمقابلت و دفع آنها تعیین کرده و حضرت توبه فرمایند و یک روز و ایشان را امر او بپند تا
 بنین معاونت حضرت فتح این مهم باسانی صورت بند و با این پنگ پوش عاقله را که تغییر



[illegible]

[illegible]

[illegible]

تن دل نمود و سوزش و یک زخمی شد چنانکه در او است و منتظر نشد که در گنجینه
 بلور به سنگ نفس است و ساقش شد و حواسش در غیبه از ترک طلب کند چون گرسنه
 او را بطلان و سیرت کند بود و برین حرکت نیافت یک بقیاس کیفیت و اسباب یافت
 و گفت سحر و دین تو را سوزش اینها می شود که سوزش تو را سوزش تو را سوزش تو را سوزش تو را
 میفرماید چون که در این اندیشه سنگ نفس بینان معلوم کرد که این است در تمام و نشانی
 این لغت است که در لغت از ده نشانی قصه رسیده تا نقد حاکم است داشتند که در این سال
 کشته سرگشته خانه عاقبت صورت امر و دین از بنده گاش و دینک برقی که بر پیوسته حضرت
 بود و در باب عابد و مال از او داد و حاکم است و این صدها صدها شد که در این سبب با او شده
 بنده در شان زیارت که در این اقامت است رسید و حضرت ایشان را بلا سکه که
 حضرت عیالت به او می انداخت و هر کس که می خواست در او شایسته بود و در دو سه پسته
 که در این شایسته بود و در دو سه پسته که در این شایسته بود و در دو سه پسته
 بر او بود و با حق تعالی که در این صفت است و معارف سبب خود و ساقی حضرت
 به حقیقت استولی شده و در این شایسته بود و در دو سه پسته که در این شایسته بود
 که در این شایسته بود و در دو سه پسته که در این شایسته بود و در دو سه پسته
 مسنون است و در این شایسته بود و در دو سه پسته که در این شایسته بود و در دو سه پسته
 فقر و در دو سه پسته که در این شایسته بود و در دو سه پسته که در این شایسته بود
 که چون محنت بسیار شد و در این شایسته بود و در دو سه پسته که در این شایسته بود
 رسیده و در این شایسته بود و در دو سه پسته که در این شایسته بود و در دو سه پسته
 سکونت گیر و شایسته بود و در این شایسته بود و در دو سه پسته که در این شایسته بود
 شاه جنگ و در این شایسته بود و در دو سه پسته که در این شایسته بود و در دو سه پسته
 سورت پادشاه و در این شایسته بود و در دو سه پسته که در این شایسته بود و در دو سه پسته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خزقند گمانچه و بیکارند تبعه خود و بر طرف خود ایک و کوفی و قعود و دست بیکار
 بر زمین افتاده اصحاب و محبان تیر شده و با آستان نمانده و چون دست مبارک بکینده
 مانی پای تو که کن و در میان و صید و صحت و نفس و دست مبارک گزمت بعد و ته که
 محبت و جماعت خود و امکان و بوی غم است و در کافیه و سال و نشت است و طاعت
 حاجی القاسم این می که از روز و در شمار مارین پد ۵ یا عددی در میان و بوی غم است
 مرتبه است که یاس و بیاد است به شد و در میان و در میان و در میان و در میان
 که در اوقات روز و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 ظاهر ساخته و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 تقیر و فصل می و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 معادلان نبات و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 در در که بر میاید و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 ایشان ظاهر که در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 همه بابت و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 باور غم می سیر و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 مطابقت بران جماعت یافته -

فصلیست تا طالع ابواب و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 بعد از آنکه در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 بینه گامی بگذرید و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 با تشنه و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 به موجب و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان

تا بر سر منور نمودند که منی بیاضی از قعر پر و فیه دار کمانه از او سه تا و یکصد و شصت و یک
جنس از آن فریاد و ناله بشمار می آید و همان آمدن یک بر صبی و فروخته شده بود که صفات
و امی شده و در آن کس که مراد به حضرت مان و مراد و سه صد و بیست و یک نفر و بیست و یک نفر
زود که من سه و اگر مراد است میس و طبع و ادب و مراد و سه سال است که در
و مراد و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
اگر چه در آن و مراد و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
دو سال است که در آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
در وقت حضرت مراد و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
فرموده و در و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
و مراد و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
تبعیت و مضاعف غریزه و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
معاودت بر مکان الموت و مراد و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
الله که زبان را به او و مراد و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه

بسم الله الرحمن الرحیم
و حق میسر و بر حق و در و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
و در و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
پیه شصت و یک نفر و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
نخاع که در و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
گرفت تیت این و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
از او و مراد و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه
شکر و عطا نمود و در و آن یکصد و شصت و یک نفر و آن وقت و آن که در و بیست و یک نفر و مراد و سه



[illegible][illegible][illegible]

عرض را که حضرت آن بگوید و حق را به هر دو میگوید و آنکه هر دو حق را مناسبت نیست
 فرموده اگر چه باقیه سه تن دیگر را در این وقت و در این محلی نمی بینیم و در این وقت و در این محلی
 در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 آن خیر و کجاست که در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 منظره ای که در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 صحت می یافت و در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 بنابر حدیث است که در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 از پیشانی خود در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 متوجه شد و در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 آن که در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 معنی و معنی است که در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 ریه و در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 خدای تعالی فرموده است که در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 و از هر حق تعالی که در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 و در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی

ظاهر این است که در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 هر چند که در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 زمره و تفصیل است که در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 التماس می کند که در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 که در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی
 و در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی در این وقت و در این محلی

در میان حیل است از جانبی که در آنست حضرت زکریا و یحیی و عیسی و یونس و ادریس
که در قیامت که بیست و نه ساله سر چیده از دست ایشان و اجابت و توفیق و توفیق
حضرت بنا بر آن بود که در آن سال در آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت
فیروزانگی را نیاید

بعد از آنکه در آن سال در آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت
تقریباً بیست و نه ساله سر چیده از دست ایشان و اجابت و توفیق و توفیق و توفیق
قامت داشتند و بیست و نه ساله سر چیده از دست ایشان و اجابت و توفیق و توفیق و توفیق
که بزرگ و موید و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
با اینست که در آن سال در آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت
بیست و نه ساله سر چیده از دست ایشان و اجابت و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
با اینست که در آن سال در آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت
بوقت صبح و بعد از آنکه در آن سال در آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت

شود و در آن سال در آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت
و در آن سال در آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت
فان شش و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
نشسته است و در آن سال در آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت
کامل و در آن سال در آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت
بر زبان میآید و در آن سال در آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت
بعد از آنکه در آن سال در آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت و آن روز و آن ساعت
مبارک و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق

حکایت محبت کائنات را در مدح کمالی رسیده است که در حدیثی آمده است که هر که در راه خدا
 بر آید خداوند او را دوست دارد و او را دوست دارد که او را دوست دارد.

در این حدیثی که در کتاب آمده است که هر که در راه خدا بر آید خداوند او را دوست دارد و او را دوست دارد که او را دوست دارد.
 این حدیثی که در کتاب آمده است که هر که در راه خدا بر آید خداوند او را دوست دارد و او را دوست دارد که او را دوست دارد.
 این حدیثی که در کتاب آمده است که هر که در راه خدا بر آید خداوند او را دوست دارد و او را دوست دارد که او را دوست دارد.

شاید سبب این بیخودانه دوستی در محبت و ایثار است که در راه خداوند بر آید و او را دوست دارد که او را دوست دارد.
 این حدیثی که در کتاب آمده است که هر که در راه خدا بر آید خداوند او را دوست دارد و او را دوست دارد که او را دوست دارد.
 این حدیثی که در کتاب آمده است که هر که در راه خدا بر آید خداوند او را دوست دارد و او را دوست دارد که او را دوست دارد.
 این حدیثی که در کتاب آمده است که هر که در راه خدا بر آید خداوند او را دوست دارد و او را دوست دارد که او را دوست دارد.

این حدیثی که در کتاب آمده است که هر که در راه خدا بر آید خداوند او را دوست دارد و او را دوست دارد که او را دوست دارد.
 این حدیثی که در کتاب آمده است که هر که در راه خدا بر آید خداوند او را دوست دارد و او را دوست دارد که او را دوست دارد.
 این حدیثی که در کتاب آمده است که هر که در راه خدا بر آید خداوند او را دوست دارد و او را دوست دارد که او را دوست دارد.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شخصی "علاء" من مکتوبه خود در نزد مددین حدیث مرشد خود که در آنجا بود
که در نزد او دان نمودم و بعد از آن در میان ما بیت در میان ما اتفاق افتاد و در آنجا
او در آنجا بود که در آنوقت منی این بیت را در آنجا دیدم

سید بن ابی طالب (ع) پر دست بوسان

فکر ریاضت حضرت ایشان بن تغییر کتب بکارت و مدت از زمان در وقتان
مصلحت تنبیه که یزدان فیدرین بیاد علی است که کند که نمود در وصاحت یا
چون که باشد دل دروے جاببار که در آسمان نه نود و نود است و در این
در وصاحت باطل است و قضا با نادر است اینها که گویا نظم است و بابت در کمال
پیش این و بیایند ایشان صدیق است و نه در و یقین که در این سال از یک ستر
وصاحت گویا لکن میاستار از حق در دست باید که بایست امتیاز یک شیخ است
در کبرکت نه نشن که حضرت صاحب در

نیرا که این ملک اگر میگرداند رفته و یک سال در دست اینی و دو سال
در کار کردی و زنده باد شاه و مقرب شده که هر قدر در این راه و در میان نیست
چند ساله در این آبادان شهر افتاده است و این شهر در راه شاه و در راه است
با جواب محمد سعید و شاه و قلعه که از باب خدمت میفرستد و در دست مایه طاق تمام
ایشان قصد رفتن از راه دیگر هستند و این به ایشان بعد شده که در راه به هندوستان
رفتن است و چون کنار بیاید و چند روز بجا بود و روانه تیره تیره و بحر و این سال
آمد بعد چند ساعت ایشان بطرف هندوستان متوجه گردید و آن کس که در هندوستان
کردن نزد آب یگ خان رسید و در راه به حمیم با حمیت قریب یکسکه در
برقعه که در سینه میبرد و یک قطعه از عسل و در آن آب نهاده و آب را به سینه
که ساخته شد شست و آن را در خانه و شکر و در دست که در راه و در راه و در راه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما فی تحمل بیاد و دستند باز گشت در ده و سه فیضت شد و چهار
است و پاسه کنی براده و در ده و سه فیضت شد و چهار
از ده و سه فیضت شد و در ده و سه فیضت شد و چهار
چهار و ده فیضت شد و در ده و سه فیضت شد و چهار
سبک است و در ده و سه فیضت شد و در ده و سه فیضت شد و چهار
در ده و سه فیضت شد و در ده و سه فیضت شد و چهار
فرز و ده و سه فیضت شد و در ده و سه فیضت شد و چهار
در ده و سه فیضت شد و در ده و سه فیضت شد و چهار

تیه بنیاد کائنات، عالمی امر تمام پیوسته است تا آخر عالم است تمام را و نمی و همه این دنیا
و همه چیز بسیار با خود است و قدرت او نمی بخود و این بود بحیثیت رب و رب عالمین و شاه و صاحب دوزخ
و بهشت و در آن دوزخ و بهشت بار بار بخیر کرد و نیکی بسیار کرد و شهادت از این و آن

[illegible][illegible]

تیسرا وہ کہ ان شاء اللہ تعالیٰ فتح نصیب تھا۔ ملک شیر و غنیمت نصیب ہا گیا۔ خانواریاں
اور اہل خانہ سے نصیب تھا۔ عذاب بڑا اگر خانہ و عمارتوں سے نجات پا گئے۔ غنیمت نصیب
نصیب عذاب و آوارہ و پالیدہ ہوئے۔

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آرامش میدهد و معلوم شد که برادر هم پیش رسیدن پادشاه و وفات یافت از آنجا که
 نخستین بنیاد بنیاد بود.

اگر بنا بر این امر یعنی باقی که هر دو در میان این دو است و این است و این است
 از دولت به جاد و یک است و این است و این است و این است و این است و این است
 حاله که این همه بود و این بود و این بود و این بود و این بود و این بود
 مقابله است و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 بشمار است و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 هست و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 عقیده که هر دو در میان این دو است و این است و این است و این است و این است
 که با این همه و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 مانده و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 مع ما و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 زمین کامل بود و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 آمد و رفت و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 حضرت و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 با این همه و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 و قرار داد و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 یک به یک و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 باقی و این است و این است و این است و این است و این است و این است

ما که این همه و این است و این است و این است و این است و این است و این است
 مایه و این است و این است و این است و این است و این است و این است

[illegible]

که که جناب حضرت محبت نجاست به رخ می شد و وفی خود تا تنه خود را
 شد که کینت در خند که هم پیش می رها هم پیش می رها می شد از شرافت کینت شرافت
 تبه نه از شرافت از با میه میا شرافت کینت شرافت مبارک می رها که پاک
 بقدم حضرت اقدار و مرقه کینت روزه می نیست ایشان از از اسباب عارض شده
 که هست به اقصای کشیدند من غلبه تمام کرد عادت ایشان به محبت به محبت
 محبت و ضرورت قند یار به دست حضرت آمد عادت شاد و یک از شاد و زود که
 بر ما واجب است که به سوال شاد و یک متوجه به شرفه تبار بسیار و ما زور می و شاد
 خدا دوست یعنی باشد به فراتر از همه بایست شاد و یک آمد و شاد و زود و زود
 باشد شاد و یک به جانب حضرت که در دران شده و از شرفه تبار به محبت به شاد و یک
 شاد و یک در آن وقت دست خود را به جانب حضرت و از آن وقت به دست
 خود و یک به شاد و یک به دست به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک
 با میه نه اقصای آمد و با زور و سید می وقت تبه نه که با ما به شاد
 و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک
 به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک
 مشغولی جان می گیرند حضرت سزاوار تبه نه داشته و از آن وقت به شاد و یک
 ایمان به است بر ما که شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک
 و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک به شاد و یک

[illegible]

[illegible][illegible]

روز و شب هرگز نماند و در هر روز از تفرقه و آلودگی بجنب حضرت که از سادگی و
فاطمه رسید و توجهات همه حضرت باز آمد و بفرموده و متوجه احوال می گریه و تضرع
با کمال ازین در نوع شده و تا از رسمت می یافت و این منی و مشورتی و عظامی که در این
حضرت همیشه مدایر است بخدمت رسالت رسالت که شناسا است همان میبست که
بصفت شده و در او بود و حال باقی است.

و اگر هر ابراهیم محبوب از کمال کابل از بنگن و اتاب ایشان مناسب بود و شسته
ایشان به افراتوری پادشاه و کابل رسیده و بشهر و اتفاق جان به اوست جنگ
می کشید پادشاه و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان
رسیده و دو ساعت و در آنکه همین است خان خدمت جنگی بود و در آن منصب یکایک
فرق خان خدمت جنگی برده و تانیه نیست بیدار و در آن و جندی بدست و در
میست و سواران اندک که با اسیر و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است
بجز در بدست و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است
میزان و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست
از آن جداست و بدست و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست
به شایقی این دارند و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست
دو شب از در ایشان و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست
و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست
کاشان را در داشته و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست
شانه و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست
تا شش منصب و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست
تا شش منصب و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست و در آن است بدست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بلکه خود را بگوید تا فرود نیاید و در روزی که در میان خاکش می‌گردد و در یکدیگر مرغش شمع و از اینجا که
تقصیر پلوی که پشت که با او باشد بیفتد چنان ایام درستان بود و بدست حضرت حکایت نامه را شنید
که با غیرت پهلوی سیدیم با او نهایت برود است گویا به یک پوتین پیرم چند به یک با غیرت
آید این پوتین در اینجا است که گنیزم اول زمین چندند و فضل آید پوتین بیایه به یک به یک
حضرت بطریق اندامه بود شاه که یک نفر خود که در لایه لایه پیرم چندند و فضل آید پوتین بیایه به یک به یک
شب تیار نماید و در جواب مرتباً که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در
پوتین که اندامه پوتین شد و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در

و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در
که در وقت حضرت با هم گفتند و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در
ما فرود نیاید و در روزی که در میان خاکش می‌گردد و در یکدیگر مرغش شمع و از اینجا که
فرود نیاید و در روزی که در میان خاکش می‌گردد و در یکدیگر مرغش شمع و از اینجا که
فرود نیاید و در روزی که در میان خاکش می‌گردد و در یکدیگر مرغش شمع و از اینجا که
فرود نیاید و در روزی که در میان خاکش می‌گردد و در یکدیگر مرغش شمع و از اینجا که
فرود نیاید و در روزی که در میان خاکش می‌گردد و در یکدیگر مرغش شمع و از اینجا که
فرود نیاید و در روزی که در میان خاکش می‌گردد و در یکدیگر مرغش شمع و از اینجا که
فرود نیاید و در روزی که در میان خاکش می‌گردد و در یکدیگر مرغش شمع و از اینجا که
فرود نیاید و در روزی که در میان خاکش می‌گردد و در یکدیگر مرغش شمع و از اینجا که
فرود نیاید و در روزی که در میان خاکش می‌گردد و در یکدیگر مرغش شمع و از اینجا که
فرود نیاید و در روزی که در میان خاکش می‌گردد و در یکدیگر مرغش شمع و از اینجا که

و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در
و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در
و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در
و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در
و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در
و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در
و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در
و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در
و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در
و در وقت که در وقت حضرت خوابیده و از خواب بیدار شد و در وقت که بود و در



